



**Multiple examples of interpretation in the view of Allameh
Tabatabai and Salafism**

Badakhsh, mohammad sadeq¹

Received: 31/07/2021

Accepted: 03/11/2021

Abstract

The discussion of the interpretation of the Qur'an and what it means to interpret the verses of the Qur'an has long been the focus of Qur'anic scholars because the Holy Qur'an has assigned knowledge to it to a special group and introduced misplaced interpretation as the source of many deviations; Therefore, it is necessary to clarify the dimensions of this issue in the face of the distortions that are raised and propagated in the name of religion. In this study, by examining the views of Salafi elders in a library and comparing them with the views of Allameh Tabatabai, it was found that the elders of the Salafi sect have mentioned different meanings for interpretation: interpretation, meaning contrary to appearance, one of the meanings of the verse that only God and firm in knowledge know And the external reality to which the word returns; Allameh Tabatabai considers these meanings to be problematic and considers the interpretation of the verses to be the same truth and reality on which the verses of the Qur'an are documented and based; Examining Allameh's words, it was found that his problems do not include the above meanings and the interpretation can be used in a meaning that all the above meanings are examples of it and verse seven of Surah Al-Imran refers to all these meanings.

Keywords: Tawil, Allameh Tabatabai, Salafiyyah, Ibn Taymiyyah

تعدد مصادیق تأویل در نگاه علامه طباطبایی و سلفیه

بدخش، محمد صادق^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹

چکیده

تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲

بحث تأویل قرآن و اینکه تأویل آیات قرآن به چه معناست، از دیرباز مورد توجه قرآن پژوهان بوده است، زیرا قرآن کریم علم به آن را به گروه ویژه‌ای اختصاص داده و تأویل طلبی نابجا را منشأ بسیاری انحرافات معرفی کرده است؛ از این رو روشن شدن ابعاد این مسأله در مقابله با کژی‌هایی که به نام دین مطرح و تبلیغ می‌شود ضرورت دارد. در این پژوهش با بررسی نظرات بزرگان سلفیه بصورت کتابخانه‌ای و مقایسه با نظرات علامه طباطبایی مشخص شد، بزرگان فرقه سلفیه، معانی مختلفی برای تأویل ذکر کرده‌اند: تفسیر، معنای خلاف ظاهر، یکی از معانی آیه که تنها خدا و راسخین در علم به آن آگاهی دارند و واقعیت خارجی که کلام به آن بازگشت دارد؛ علامه طباطبایی این معانی را با اشکال مواجه دانسته و تأویل آیات را همان حقیقت و واقعیتی می‌داند که آیات قرآن به آنها مستند و مبتنی است؛ در بررسی سخنان علامه مشخص شد که اشکالات ایشان به معانی فوق وارد نیست و تأویل می‌تواند در معنایی استعمال شود که تمام معانی فوق از مصادیق آن به شمار آیند و آیه هفت سوره آل عمران ناظر به تمام این معانی باشد

واژگان کلیدی: تأویل، علامه طباطبایی، سلفیه، ابن تیمیه

۱ - سایر پردیس فارابی دانشگاه تهران



مقدمه

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات محکم است؛ که اساس این کتاب می باشد؛ و قسمتی از آن، متشابه است اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند، و تأویل (نادرستی) برای آن می طلبند؛ در حالی که تأویل آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.» (آل عمران: ۷/۳) مراد از تأویل در این آیه و عالمان به تأویل و تأویل صحیح و فاسد از عناصر مهم در بحث معناشناسی و فهم قرآن کریم است که تنقیح و تبیین آن برای دفع برداشت های ناروا و آسیب های ناشی از آن، ضرورت دارد؛

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان بحث کاملی را در تبیین معنای تأویل مطرح نموده اند؛ قسمت مهمی از مطالب ایشان در آن بحث، ناظر به دیدگاه سلفیه بویژه ابن تیمیه است؛ با توجه به اینکه دو سوی این بحث، از مؤثرترین افکار در جهان اسلام هستند، از مقایسه و تضارب دیدگاه‌ها و ادله ایشان می توان فهم دقیق تری از معنای تأویل به دست آورد.

در این موضوع دو مقاله با عنوان های "ماهیت «تأویل» از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبائی" از آقای سید سیف‌اله هاشمی کروئی و "تحلیل و بررسی تأویل از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبائی" از آقایان علی اله بداشتی و محسن پیرهادی منتشر شده است اما یافته ها و نتیجه گیری های هر دو مقاله با پژوهش حاضر متفاوت است.

در این پژوهش معانی مختلفی که برای تأویل ذکر شده را بصورت مجزا از عبارات سلفیه و گزارش علامه طباطبائی و نقدهای ایشان بیان کرده و سپس ادله دو طرف را بررسی می کنیم و در انتها جمع بندی مطالب مطرح شده را در قالب نتیجه گیری ارائه خواهیم کرد.

۲- معنای تأویل

تأویل از ماده اول به معنای رجوع است در مجمع البحرین آمده است:

«التأویل إرجاع الکلام و صرفه عن معناه الظاهری إلی معنی أخفی منه، مأخوذ من آل یثول: إذا رجع» (طریحی، ۱۴۱۶: ۳۱۲/۵)

(تأویل إرجاع کلام و برگرداندن آن از معنای ظاهری به معنایی مخفی تر است. گرفته شده از آل یثول است به معنای زمانی که رجوع کند.)

در کتب ابن تیمیه و دیگر علمای سلفیه، اقوال متعددی در معنای تأویل بیان شده است:

۱-۲- تأویل به معنای تفسیر

ابن تیمیه می گوید این معنا در اصطلاح مفسرین، غالب است و هرگاه گفته شود که کسی تأویل متشابه را می داند منظور این است که تفسیر آن را می داند. (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۵۵/۳)

این قیم هم این معنا را به اهل تفسیر و متقدمین از اهل فقه و حدیث نسبت می دهد و می گوید ابن جریر و دیگر مفسرین غیر از او هم همین معنا را در نظر داشته اند و احمد بن حنبل هم در کتابی که در رد تأویلات جهمیه در قرآن نوشته به واقع تفاسیر آن ها را رد کرده ولی از آنها با نام تأویل یاد می کند. (ابن قیم الجوزی، ۱۴۰۸: ۱۷۸)

شیخ الشنقیطی هم از این معنا به عنوان یکی از معانی سه گانه تأویل نام می برد و می گوید:

«معنای دوم: تفسیر و بیان، و این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در حق ابن عباس هم به این معناست آنجا که می گویند "خدایا او را در دین فقیه بگردان و به او تأویل را بیاموز" و همین طور کلام ابن جریر و دیگر مفسرین که وقتی می گویند القول فی تأویل قوله تعالی منظورشان تفسیر و بیان آن قول است.» (الشنقیطی، ۱۴۱۵: ۱۹۰)



ابن عثیمین سه معنی را برای تأویل بیان می‌کند: الف: تفسیر ب: عاقبت شیئی؛ تأویل امر، انجام دادن فعل و تأویل نهی، ترک فعل و تأویل خبر، وقوع مخبر به است ج: برگرداندن لفظ از معنای ظاهری که اگر مستدل باشد محمود و گرنه مذموم است. (ابن العثیمین، ۱۴۲۱: ۸۸/۱)

او در جایی دیگر می‌نویسد:

«تأویل در اسماء و صفات الهی همواره منفی نیست بلکه اگر مستند به دلیل باشد به معنای تفسیر بوده و پذیرفته شده است؛ و تفسیر منفی، تحریف به معنای برگرداندن لفظ از معنای ظاهری بدون دلیل است.» (ابن العثیمین، ۱۴۱۳: ۱۸۱/۱) و «اگر یقین کنیم خورشید در مکانش ثابت بوده و زمین حول آن می‌چرخد تأویل آیات واجب است تا قرآن مخالف قطعیات نباشد.» (ابن العثیمین، ۱۴۲۳ الف: ۲۳/۶)

با اینکه تأویل مستدل توسط سلفیه پذیرفته شده است ولی در نگاه ایشان استفاده از دلایل عقلی برای تأویل آیات صفات جایز نیست زیرا عقل توانایی ورود به این حیطه را ندارد. (المنیاوی، ۱۴۲۶: ۱۳۱/۱)

ابن ابی العز در بیان تأویل صحیح، تأویلی که موافق سنت باشد را پذیرفته و مخالف آن را که دلیلی از سیاق ندارد و قرینه‌ای همراه آن نیست را فاسد می‌داند چرا که خداوند هادی اگر خلاف ظاهر را قصد کرده بود قرائتی می‌آورد تا شنونده به خطا نیفتد. (ابن ابی العز، ۱۴۱۸: ۴۳۷/۱)

آلبانی در بیان معنای تأویل می‌نویسد:

«تأویل دو معنا دارد لغوی و عرفی؛ تأویل به لحاظ لغوی به معنای تفسیر و بیان است و مراد از آیه (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ) این است که بازگشت آیه را کسی جز خدا نمی‌داند. اما معنای عرفی تأویل، خارج کردن لفظ از معنای ظاهری است و مراد علمای علم کلام، همین معناست. او سپس اشکال متقیدین سلفیه نسبت به تعارض ادعای ایشان مبنی بر نفی تأویل با وقوع تأویل در سخنان بعض سلف را چنین پاسخ

می‌گوید که این موارد از نوع تفسیر است نه تأویل زیرا با توجه به سیاق آیه به این معنا دست پیدا کرده‌اند.
(اللبانی، ۱۴۳۱: ۱۰۳/۶)

مرحوم علامه طباطبایی این قول را در شمار اقوال موجود در مورد تأویل ذکر می‌کند و می‌گوید جمعی از مفسرین، تأویل و تفسیر را به یک معنا دانسته و معتقدند مراد، معنایی است که گوینده از کلام خود قصد کرده است؛ و از آنجا که منظور از بعضی آیات قرآن برای ما روشن نیست، اینکه در آیه هفتم سوره آل عمران می‌گوید تأویل قسمتی از قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند مراد، دانستن معنای آیات متشابه است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۶۸/۳)

ایشان این قول را با اشکال مواجه می‌دانند و در بیان دلیل عدم صحت این قول می‌گویند:

«وجه اول لوازم غلطی دارد، که کمترین آن این است که باید ملتزم شویم که بعضی از آیات قرآنی آیاتی باشد که فهم عامه مردم به درک تأویل یعنی تفسیر آن نرسد، و نتواند مدلول و معنای لفظی آنها را بفهمد. و نمی‌توانیم به چنین چیزی ملتزم شویم، چون خود قرآن گویای این مطلب است که به منظور فهم همه مردم نازل شده، و صاحب این قول هیچ چاره‌ای جز این ندارد که بگوید در قرآن تنها حروف مقطعه اول بعضی سوره‌ها متشابه است. چون تنها آنها است که عموم مردم معنایش را نمی‌فهمند، تازه اگر به همین معنا هم ملتزم شود باز اشکال دیگری بر او وارد است، و آن این است که دلیلی بر چنین توجیه ندارد، و صرف اینکه کلمه "تأویل" مانند کلمه "تفسیر" مشتمل بر معنای رجوع است، دلیل نمی‌شود بر این که این دو کلمه به یک معنا است، ما می‌دانیم که کلمه "ام" نیز مشتمل بر معنای رجوع هست و مادر، مرجع فرزندان هست ولی تأویل فرزندان نیست، کلمه "رئیس" مشتمل بر معنای رجوع هست و مرءوس به رئیس مراجعه می‌کند، ولی رئیس تأویل مرءوس نیست. علاوه بر این گفتار، فتنه‌جویی‌ای که در آیه شریفه صفت مخصوص متشابه ذکر شده در غیر حروف مقطعه هست، نه در آنها، بیشتر فتنه‌هایی که در اسلام پدید آمده از ناحیه پیروی آیات متشابه یعنی از ناحیه پیروی علل احکام و آیات مربوط به صفات خدا و امثال آن پدید آمده است.» (همان: ۷۲/۳)



علامه در نقد این قول فرمود اگر مراد از تأویل، تفسیر آیات باشد لازمه‌اش این است که بسیاری از مردم نتوانند معنای لفظی آیات قرآن را بفهمند. از این سخن علامه چنین فهمیده می‌شود که ایشان تفسیر را چیزی شبیه ترجمه دانسته است و لذا فرمودند که عامه مردم توانایی فهم آیات را دارند ولی خود ایشان در ابتدای تفسیر المیزان می‌فرماید:

«نخست باید بگوئیم: تفسیر که بمعنای بیان معانی آیات قرآنی، و کشف مقاصد و مدالیل آنست، از قدیمی‌ترین اشتغالات علمی است، که دانشمندان اسلامی را به خود جلب و مشغول کرده است.» (همان: ۷/۱)

این جملات به خوبی نشان دهنده این است که علامه تفسیر را چیزی فراتر از ترجمه می‌داند که از دغدغه های علمای اسلام بوده است و بحث های فراوانی در این زمینه صورت گرفته و نمی‌توان گفت عامه مردم توانایی تفسیر قرآن را دارند.

نویسنده کتاب قاموس قرآن نیز در معنای تفسیر می‌گوید:

«فَسَّرَ الشَّيْءَ بَيْنَهُ وَ أَوْضَحَهُ. تفسیر قرآن نیز از این معنی است که مراد خدا را بیان و روشن میکند و آن اگر مبتنی بقرآن و سنت قطعی باشد یعنی قرآن را با قرآن و حدیث مقطوع تفسیر کند درست و صحیح است.» (قرشی، ۱۳۷۱: ۱۷۵/۵)

این کلمات نیز بر این مطلب دلالت دارد که دانش تفسیر بالاتر از ترجمه است و از خود آیات نمی‌توان تفسیر آن‌ها را فهمید بلکه باید از دیگر آیات قرآن و سنت نیز استفاده کرد و به یقین چنین کاری از عهده همه مردم خارج است و به همین دلیل بسیاری از علماء امامیه همین معنا را برای تأویل پذیرفته‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۳۳/۲ و طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۳۶/۳ و طوسی، بی تا: ۳۹۹/۲)

آری اگر مراد ایشان از اصطلاح تفسیر در نقد قول اول چیزی غیر از معنای رایج آن باشد می‌توان این تعارض را برطرف کرد هرچند کسانی که قائل هستند تأویل به معنای تفسیر است از تفسیر، همان معنای

رایج را قصد می‌کنند.

۲-۲- برگرداندن لفظ از معنای ظاهری آن

این معنا را نویسنده کتاب شرح الطحاویه به متأخرین از فقهاء و متکلمین نسبت می‌دهد و در مورد آن چنین توضیح می‌دهد که:

«تحریف کنندگان، نصوص را در دست گرفته و می‌گویند ما آنچه را که مخالف عقیده ماست تأویل می‌کنیم و بدین صورت تحریف را تأویل می‌نامند تا ظاهر زیبایی داشته باشد در حالیکه خداوند در قرآن کریم کسانی را که باطل را زیبا جلوه می‌دهند مذمت کرده است آنجا که می‌گوید: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا) (الانعام: ۱۱۲/۶) [اینچنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم؛ آنها بطور سری (و درگوشی) سخنان فریبنده و بی‌اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می‌گفتند؛] (ابن ابی العز، ۱۴۱۸: ۱۸۲/۱)

او در جای دیگر از کتاب خود تأویل به این معنا را به دو قسم صحیح و فاسد تقسیم می‌کند و می‌گوید: «تأویل صحیح یعنی آن صورتی که نصوص کتاب و سنت، موافق آن باشد و اگر مخالف آن باشد فاسد خواهد بود.» (همان: ۱۸۵/۱)

ابن تیمیه هم این قول را به متأخرین از فقیهان و اصولیون نسبت می‌دهد و اضافه می‌کند اکثر متأخرینی که در تأویل نصوص صفات خداوند سخن گفته‌اند همین معنا را در نظر داشته‌اند و بحث کرده‌اند که آیا چنین عملی صحیح است یا نه. (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۵۵/۳)

او در بخشی دیگر از نوشته‌های خود در توضیح بیشتر تأویل صحیح و فاسد می‌گوید:

«الفاظ دو نوع هستند یک نوع از آنها در کلام خدا و رسول وجود دارد و نوع دیگر از آنها در کلام ایشان وجود ندارد که معنای دسته اول را می‌توانیم بفهمیم پس آنها را به عنوان اصل قرار داده و



معنای نوع دوم را بوسیله نوع اول به دست می‌آوریم. این روش، طریق اهل هدایت و اهل سنت است اما طریق گمراهان و اهل بدعت عکس این روش است چرا که آنها الفاظی را که خود ابداع کرده‌اند و معانی آن را اصل قرار می‌دهند و آنچه را که خدا و رسول او گفته است را تابع ابداعات خود قرار می‌دهند و کلمات آنها را با استفاده از تأویل و تحریف به معانی مورد نظر خودشان بر می‌گردانند و چنین می‌گویند که ما قرآن را با عقل و لغت تفسیر می‌کنیم و مقصودشان این است که با عقل خود به مسائلی معتقد می‌شوند و سپس قرآن را با تأویلات و تفاسیری که متضمن تحریف کلام است تأویل می‌کنند و به همین دلیل امام احمد می‌گوید بیشترین خطای مردم از جهت تأویل و قیاس است.» (همان: ۳۵۵/۱۷)

ابن قیم در کتاب الصواعق المرسله این قول را به معتزله و جهمیه و دیگر فرقه‌های متکلمین نسبت می‌دهد و می‌گوید:

«مراد آن‌ها از تأویل، برگرداندن لفظ از معنای ظاهری و حقیقی به معنای مجازی و خلاف ظاهر است و این قول در بین متأخرین از اهل اصول و فقه شایع است و به همین دلیل می‌گویند تأویل، خلاف اصل است و نیاز به دلیل دارد و این قسم از تأویل همان است که در جواز یا عدم جواز آن مطالب زیادی بیان شده است... و شیخ موفق‌الدین بن قدامه از افراد زیادی نقل کرده است که سلف بر عدم قول به این گونه تأویلات، اجماع دارند و تأویل صحیح، دو قسم اول از اقسام مذکور است یعنی حقیقت معنا و آنچه که کلام در خارج به آن منتهی می‌شود یا تفسیر و بیان معنا؛ و این تأویل، محکم و متشابه و انشاء و خبر را در بر می‌گیرد و نهایتاً اینکه اگر تأویل موافق نصوص و سنت باشد صحیح است و گرنه باطل است.» (ابن قیم الجوزی، ۱۴۰۸: ۱۷۸)

او همچنین در توضیح تأویل باطل می‌گوید:

«تأویلی که به صورت تحریف است و از جنس الحاد می باشد به این صورت است که نصوص را از معنای اصلی خودش به وسیله خدشه در آنها یا خارج کردن آنها از معنای حقیقی همراه با اقرار به الفاظ، منحرف کنند.» (همان: ۲۱۶)

شیخ الشنقیطی در بیان معانی مختلف تأویل، این معنا را به این صورت بیان می کند:

«سوم: معنای متعارف در اصطلاح اصولیون که برگرداندن لفظ از ظاهر اولیه آن به معنای احتمالی ضعیف است به خاطر دلیلی که بر آن معنا وجود دارد و حاصل بیان مسئله تأویل در بین اصولیون این است که تأویل از سه حالت خارج نیست:

حالت اول: اینکه برگرداندن لفظ از ظاهر آن به خاطر دلیلی که در واقع، دلیل صحیحی است باشد که این را تأویل صحیح یا تأویل قریب می نامند.

حالت دوم: اینکه برگرداندن لفظ به خاطر دلیلی باشد که هرچند خود شخص آن را صحیح می پندارد ولی در واقع صحیح نباشد، این نوع از تأویل را تأویل فاسد می نامند.

حالت سوم: این حالت که موسوم به تأویل بعید است به این صورت است که بدون هیچ دلیلی لفظ را از معنای ظاهری آن خارج کنیم که در اصطلاح اصولیون، لعب نامیده می شود.» (الشنقیطی،

۱۴۱۵: ۱۹۰/۱)

ابن عثیمین نیز در تفسیر خود وقتی لفظ را در معنای ظاهری بکار می برد می گوید اینجا تأویلی وجود ندارد. (ابن العثیمین، ۱۴۲۳ب: ۱۲۶/۱) اما وقتی کلامی را از معنای ظاهری خارج می کند مثلاً می گوید کلمه "قضى" در آیه به معنای "أراد أن يقضى" است، اصطلاح تأویل را مورد استفاده قرار می دهد. (ابن العثیمین، ۱۴۲۳ب: ۱۷/۲) در سایر کتب سلفیه نیز استعمال تأویل در این معنی شایع است. (آل معمر، ۱۹۹۲:

۱۲۵ و عبدالله بن محمد بن عبد العزیز، ۱۴۱۲: ۴۵)

مرحوم علامه طباطبایی در بیان این قول می فرماید:

«گروهی دیگر گفته اند: مراد از تأویل معنایی است که مخالف با ظاهر لفظ باشد، و این معنا از سایر



معانی که برای کلمه تأویل کرده‌اند شایع‌تر است، بطوری که گویی اصلاً لفظ مذکور، حقیقت در همین معنا است، اگر چه در اصل لغت، به معنای ارجاع یا مرجع بوده است.

و به هر حال در میان متاخرین همین معنا شایع شده، هم چنان که معنای اول در بین مفسرین قدما معروف بود، چه آنهایی که می‌گفتند: غیر از خدا کسی تأویل قرآن را نمی‌داند، و چه آنهایی که می‌گفتند: راسخین در علم هم آن را می‌دانند، هم چنان که از ابن عباس نقل شده که می‌گفته: من از راسخین در علمم، و تأویل قرآن را می‌دانم.» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۶۸/۳)

ایشان این نظر را نیز نمی‌پذیرد و در بیان دلیل عدم صحت آن می‌گوید نتیجه پذیرش این قول، این است که از بعضی از آیات، معنایی خلاف ظاهرشان قصد شده و معنای ظاهری آن‌ها با آیات محکم معارض باشد؛ پس این قول معتقد است میان آیات قرآن اختلاف وجود دارد و برای حل این اختلاف باید از ظاهر بعضی آیات صرف نظر کرد و معنایی برای آن‌ها ذکر کرد که از فهم عامه مردم خارج است؛ این ادعا با احتجاج خود قرآن که می‌گوید (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (النساء: ۸۲/۴) "آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند." است، در تضاد است چرا که اگر با حمل کردن بر معنای خلاف ظاهر، اختلاف برطرف می‌شود دیگر اختصاصی به کلام خدا نخواهد داشت و سخنان تمام متکلمین را می‌توان به این شیوه از عیب اختلاف و تناقض گوئی رها کرد. (همان: ۷۲/۳)

در ذیل سخنان علامه می‌گوییم ایشان در مقدمه تفسیر المیزان در بحثی بدیع، صدق ألفاظ بر معانی را به گونه‌ای توسعه داده است که بسیاری از معانی‌ای که در اصطلاح، خلاف ظاهر نامیده می‌شوند مقتضای ظاهر کلام به شمار آیند، ایشان می‌فرماید:

«ملاک و مدار در صادق بودن یک اسم، و صادق نبودن آن، موجود بودن غرض، و غایت، و موجود نبودن آنست، و نباید نسبت به لفظ اسم جمود به خرج داده، و آن را نام یک صورت بدانیم، و تا قیامت هر وقت چراغ می‌گوییم، باز همان پیه سوز را اراده کنیم. اما متأسفانه انس و عادت نمیگذارد

ما این توجه را داشته باشیم، و همین باعث شده که مقلدین از اصحاب حدیث، چون فرقه حشویه، و مجسمه، به ظواهر آیات جمود کرده، و آیات را به همان ظواهر تفسیر کنند، گو اینکه این جمود، جمود بر ظواهر نیست، بلکه جمود بر انس و عادت است» (همان: ۱۶۱)

اشکال ایشان بر معنای سوم تأویل مبتنی بر همین طرح ابتکاری است لکن قائلین به معنای سوم، خلاف ظاهر را در معنای اصطلاحی و رایج به کار برده‌اند بنا بر این اشکالات علامه بر قول سوم وارد نیست و مراد از برخی آیات، خلاف ظاهر به معنای مرسوم آن است و این اراده خلاف ظاهر با عدم وجود اختلاف در قرآن ناسازگاری ندارد زیرا قرائن نقلی و عقلی همراه کلام باعث بوجود آمدن ظاهر ثانوی و تعیین مراد جدی متکلم خواهند بود.

۳-۲- یکی از معانی آیه در علم خدا و راسخین در علم

این معنا را مرحوم علامه نقل می‌کند و می‌گوید:

«بعضی دیگر گفته‌اند: تأویل آیه متشابه یکی از معانی همان آیه است، که غیر از خدا و یا غیر از خدا و راسخین در علم کسی از آن آگاه نیست، البته این معنا با ظاهر لفظ مخالفت ندارد.

در نتیجه برگشت امر به این است که آیه متشابه آیه‌ای است که چند معنا داشته باشد، بعضی از آن معانی پوشیده‌تر بوده و دیرتر به ذهن می‌آید، آنچه از همه، زودتر به ذهن می‌آید همان است که ظاهر لفظ، آن را می‌رساند، و همه مردم آن را می‌فهمند، و معانی دیگر که بعیدتر است معنایی است که غیر از خدا، و یا خدا و راسخین در علم آن را درک نمی‌کنند.» (همان: ۶۸/۳)

ایشان در رد این نظر می‌فرماید:

«نادرستی آن برای این است که هر چند آیات قرآن دارای معانی مترتب بر یکدیگر است، معنایی که بعضی ما فوق بعض دیگر است، و به جز کسی که از نعمت تدبر محروم است نمی‌تواند آن را انکار کند، و لیکن باید دانست که همه آن معانی و مخصوصاً آن معانی که از لوازم معنای تحت



اللفظی است معانی الفاظ قرآن هستند، چیزی که هست مراتب مختلفی که در فهم و ذكاء و هوش و کم هوشی شنونده است، باعث می شود که همه مردم، همه آن معانی را نفهمند، و این چه ربطی به معنای تأویل دارد؟ تأویلی که قرآن چنین معرفی کرده که به جز خدا و راسخین در علم کسی آن را نمی فهمد، رسوخ در علم که از آثار طهارت و تقوای نفس است، ربطی و تاثیری در تیز فهمی و کند فهمی در مسائل عالیه و معارف دقیقه ندارد گرچه در فهم معارف طاهره الهیه تاثیر دارد، اما بطور دوران و علیت، یعنی هر جا و در هر کس طهارت نفس بود، آن معارف دقیقه نیز در آنجا باشد، و هر دلی که چنین طهارت را نداشت محال باشد آن معارف را بفهمد، و ظاهر آیه نامبرده درباره تأویل همین است، که جز نفوس طاهره کسی راهی بفهمیدن آن ندارد.» (همان: ۷۳/۳)

علامه در بیان این قول ابتدا فرمود معنایی که به جز خدا و راسخین در علم کسی دیگر به آن علم ندارد اما در نقد آن بحث را به تیز فهمی و کند فهمی، ارتباط می دهد در حالیکه علم راسخین به آیات متشابه، به هوش و ذکاوت افراد ربطی ندارد؛ قول سوم در واقع ناظر به بطون قرآن است که نفوس طاهره به بطن های بیشتری دسترسی پیدا می کنند و مرحوم علامه مطهرین را همان راسخین در علم می داند. (همان: ۸۵/۳)

۴-۲- تأویل به معنای آن حقیقت خارجی که کلام در نهایت به آن حقیقت منجر می شود.

نویسنده کتاب شرح الطحاویه می گوید:

«تأویل در کتاب خدا و سنت رسول او همان حقیقتی است که کلام به آن منجر می شود پس تأویل خبر همان چیزی است که به آن خبر داده می شود و تأویل صیغه امر همان عملی است که به آن امر شده است.» (ابن اَبی العز الحنفی، ۱۴۱۸: ۴۹۷/۱)

ابن تیمیه هم در بیان معانی مختلف تأویل این معنا را ذکر می کند و می گوید:

«سومین معنای تأویل، همان حقیقتی است که کلام به آن منتهی می‌شود همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ) (الاعراف: ۵۳/۷) "آیا آنها جز انتظار تأویل آیات" و فرا رسیدن تهدیدهای الهی" دارند؟ آن روز که تأویل آنها فرا رسد کسانی که قبلا آن را فراموش کرده بودند می‌گویند: فرستادگان پروردگار ما، حق را آوردند." که تأویل اخباری که در قرآن درباره معاد آمده خود قیامت و حساب و جزاء و بهشت و جهنم و امثال آن است و همچنین در داستان حضرت یوسف (ع) زمانی که پدر و مادر و برادران یوسف سجده کردند فرمود: يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ (یوسف: ۱۰۰/۱۲) "پدر! این تعبیر خوابی است که قبلا دیدم." و آن اتفاق خارجی را به عنوان تأویل رؤیای یوسف (ع) قرار داده است.

و از همین معناست کلام عایشه در مورد ذکر رسول اکرم صلی الله علیه و اله در رکوع و سجود که می‌گفتند: سبحانک اللهم و بحمدک اغفر لی و به گفته عایشه، رسول الله با این ذکر خود آیه شریفه (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ) (النصر، ۳/۱۱۰) را تأویل می‌کرده است. «ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۵۶/۳»

ابن قیم جوزی هم این معنا را در کلمات خود بیان می‌کند او ابتدا معنای لغوی تأویل را مطرح می‌کند و سپس در بیان معانی اصطلاحی، به این معنا هم تصریح می‌کند و می‌گوید:

«عاقبت عمل را تأویل می‌نامند چون امر به آن منتهی می‌شود و از همین معنا است کلام خدای متعال که می‌گوید: "اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول إرجاع بدهید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید که این کار بهتر است و سرانجام نیکوتری دارد." (النساء: ۵۹/۴) و حقیقت چیزی که به آن خبر داده می‌شود را نیز تأویل می‌نامند مانند این کلام خداوند که می‌گوید: "روزی که تأویل آیات الهی فرا رسد کسانی که در گذشته آنها را به فراموشی سپرده بودند می‌گویند که رسولان خداوند ما حق را آورده بودند" (الاعراف: ۵۳/۷) که در این آیه، آمدن تأویل به معنای آمدن خود آن چیزی است که پیامبران به آن خبر داده‌اند و شامل روز آخر و معاد و تفصیل معاد



و بهشت و آتش است. و علت غائی و حکمت عمل را هم تأویل می‌نامند چون بیان مقصود فاعل و غرض او از فعلی که بیننده متوجه آن نشده است می‌باشد و از همین معنا شمرده می‌شود کلام خضر (ع) خطاب به موسی (ع) که بعد از اینکه حکمت مورد نظر خود از سوراخ کردن کشتی و قتل کودک و به پا داشتن دیوار بدون اجرت را بیان می‌کند می‌گوید: "این تأویل آن چیزی بود که نتوانستی بر آن صبر کنی" (کهف: ۷۸/۱۸) پس تأویل در کتاب خداوند سبحان به معنای حقیقت معنایی است که لفظ به آن منجر می‌شود و در خارج اتفاق می‌افتد. (ابن قیم الجوزی، ۱۴۰۸: ۱۷۵)

البانی در بیان معنای تأویل در آیه «لا یعلم تأویلها» می‌گوید:

«تأویل شیئی، شناخت عاقبت امر و حقیقت امر اوست.» (البانی، ۱۴۳۱: ۲۳/۶)

علامه در توضیح این قول می‌فرماید:

«در اینجا قول چهارمی نیز هست، و آن این است که تأویل از جنس معانی الفاظ نیست، بلکه امری عینی است، که الفاظ گوینده بر آن اعتماد دارد، حال اگر کلام، حکمی انشایی باشد، مثلا امر و یا نهی باشد، تأویلش عبارت از مصلحتی است که باعث انشای حکم و تشریح آن شده... و اگر کلام خبر باشد و خبر از حوادث گذشته بدهد، تأویلش خود آن حوادث واقع در زمان گذشته است... و اگر از حوادث زمان نزول و یا بعد از آن خبر دهد آن خبری که می‌دهد سه جور است: یا راجع به اموری است که با حواس ظاهری درک می‌شود و یا از اموری است که با عقل درک می‌گردد که تأویل اینگونه آیات نیز همان حوادثی است که در خارج واقع شده، و یا واقع می‌شود، نظیر آیه: (وَ فِیْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ) (التوبه: ۴۷/۹) "و در میان شما، افرادی (سست و ضعیف) هستند که به سخنان آنها کاملا گوش فرامی‌دهند." و آیه شریفه: (عَلَبَتِ الرُّومُ فِیْ اُدْنٰی الْاَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَبِهِمْ سَیَّغْلِبُوْنَ فِیْ بَضْعِ سِنِیْنٍ) (الروم: ۲/۳۰-۴) "رومیان مغلوب شدند! (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از "این" مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد... در چند سال" و یا راجع به امور غیبی و آینده است که آن امور را در دنیا و با حواس دنیایی نمی‌توان درک کرد،

و حتی حقیقت آن را با عقل هم نمی توان شناخت، نظیر اموموری بودند که علم به تأویل آنها برای ما انسانها ممکن بود ولی قسم اخیر چنین نیست، یعنی هیچکس بجز خدا حقیقت تأویل آنها را نمی داند، بله مگر راسخین در علم که اگر خدا ایشان را به آن امور آگاه بسازد می توانند عالم بدانها بشوند، آنهم بقدر وسع عقل و توانایی شان. و اما حقیقت آن امور که تأویل حقیقی هم همان است، اموری است که خدا علم بدان را به خود اختصاص داده است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۶۹/۳)

قول چهارم مبنی بر این بود که تأویل از باب معانی نیست بلکه امری عینی است که نتیجه سخن می باشد. علامه قسمتی از این سخن را قبول کرده و به قسمتی دیگر از آن اشکال کرده و می فرماید:

«و اما قول چهارم: این اشکال بر آن وارد است هر چند صاحب این وجه در بعضی از سخنانش راه صحیحی رفته، ولی در قسمت دیگر آن خطا رفته است، او هر چند درست گفته که تأویل اختصاصی به آیات متشابه ندارد، بلکه تمامی قرآن تأویل دارد، و تأویل هم از سنخ مدلول لفظی نیست، بلکه امر خارجی است، که مبنای کلام قرار می گیرد لیکن در این نظریه خطا رفته که هر امر خارجی را مرتبط به مضمون کلام دانسته، حتی مصادیق و تک تک اخباری را که از حوادث گذشته و آینده خبر می دهد مصداق تأویل شمرده، و نیز خطا رفته که متشابه را منحصر در آیات مربوط به صفات خدای تعالی، و در آیات مربوط به قیامت دانسته است.» (همان: ۷۳/۳)

ایشان در توضیح إشکال خود می گوید مراد از "تأویل" در آیه شریفه دو چیز می تواند باشد یا تأویل قرآن یا تأویل خصوص آیه متشابه. به عقیده علامه اگر منظور از تأویل، تأویل قرآن باشد و ضمیر "ها" به کتاب برگردد دیگر نمی توان گفت تأویل آن را غیر از خدا یا خدا و راسخان در علم نمی دانند. ایشان چنین می نویسند که:

«توضیح اینکه بنا به گفته وی مراد از تأویل در جمله: (وَ اِتِّعَاءَ تَأْوِيلِهِ...) یا تأویل قرآن است، و ضمیر "ها" در آن به کتاب برمی گردد، که در این صورت جمله: (وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ) با آن



نمی‌سازد، برای این که بسیاری از تأویل‌های قرآن از قبیل تأویلات قصص و بلکه احکام و نیز تأویل آیات اخلاق، تأویل‌هایی است که ممکن است غیر خدای تعالی و هم غیر راسخین در علم، و حتی بیماردلان نیز از آن آگاه بشوند، چون حوادثی که آیات قصص از آن خبر می‌دهد چیزی نیست که درکش مختص به خدا و راسخین در علم باشد، بلکه همه مردم در درک آن شریک هستند، و همچنین حقایق خلقی و مصالحی که از عمل به احکام عبادات و معاملات و سایر امور تشریح شده، ناشی می‌گردد.» (همان: ۷۴/۳)

به عقیده علامه اگر منظور از تأویل، تأویل خصوص آیه متشابه باشد دیگر مشکل سابق پیش نمی‌آید ولی گرفتار محذور دیگری می‌شود و آن محذور، انحصاری است که صاحب قول چهارم برای آیات متشابه قائل شده و آن‌ها را منحصر در اوصاف خداوند و روز قیامت می‌داند. علامه در بیان دلیل عدم صحت این انحصار می‌فرماید:

«ولی منحصر کردن صاحب این قول، آیات متشابه را در آیات مربوطه به صفات خدا و اوصاف قیامت درست نیست، چون همانطور که پی‌گیری این آیات منجر به فتنه و ضلالت می‌شود، پی‌گیری سایر آیات متشابه نیز چنین است.» (همان: ۷۴/۳)

بنابر این مطالب مرحوم علامه تأویل را از قبیل امور خارجی می‌داند و نه از قسم معانی همانگونه که در بیان یک اشکال اجمالی نسبت به تمام اقوال چهارگانه می‌گوید:

«اما اجمالی که خواننده عزیز توجه نمود: مراد از تأویل آیات قرآن مفهومی نیست که آیه بر آن دلالت دارد، چه اینکه آن مفهوم مطابق ظاهر باشد، و چه مخالف آن، بلکه تأویل از قبیل امور خارجی است، البته نه هر امر خارجی تا توهم شود که مصداق خارجی یک آیه هم تأویل آن آیه است، بلکه امر خارجی مخصوصی که نسبت آن به کلام نسبت ممثل به مثل و نسبت باطن به ظاهر باشد.» (همان: ۷۱/۳)

۲-۵- حقیقتی خارجی که بیانات قرآن مستند به آن است.

این قول را علامه بعد از بیان و رد دیگر اقوال به عنوان نظریه مختار خودشان مطرح می‌کند. ایشان می‌فرماید:

«تأویل حقیقتی است واقعی که بیانات قرآنی چه احکامش، و چه مواعظش، و چه حکمت‌هایش مستند به آن است، چنین حقیقتی در باطن تمامی آیات قرآنی هست، چه محکمش و چه متشابهش. و نیز بگوئیم که این حقیقت از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد نیست، بلکه امور عینی است که از بلندی مقام ممکن نیست در چار دیواری شبکه الفاظ قرار گیرد، و اگر خدای تعالی آنها را در قالب الفاظ و آیات کلامش درآورده در حقیقت از باب "چون که با کودک سر و کارت فتاد" است، خواسته است ذهن بشر را به گوشه‌ای و روزنه‌ای از آن حقایق نزدیک سازد. در حقیقت، کلام او به منزله مثل‌هایی است که برای نزدیک کردن ذهن شنونده به مقصد گوینده زده می‌شود، تا مطلب بر حسب فهم شنونده روشن گردد. هم چنان که خود قرآن فرموده: (وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) (الزخرف: ۲/۴۳- ۴) "سوگند به کتاب مبین {و روشن‌گر}، که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم، شاید شما {آن را} درک کنید! و آن در "ام‌الکتاب" نزد ما بلندپایه و استوار است"، و در آیات دیگر قرآن کریم تصریحات و اشاراتی در این معنا هست. علاوه بر این که خواننده در بیان قبلی توجه فرموده، که قرآن کریم لفظ تأویل را به طوری که شمرده‌اند در شانزده مورد استعمال کرده و همه موارد در همین معنایی است که ما گفتیم.» (همان: ۷۵/۳)

این بود کلام علامه طباطبائی در بیان منظور از تأویل در آیه هفتم از سوره آل عمران که این تأویل به صراحت در قرآن کریم پذیرفته شده و اثبات شده است. اما از کلام علامه نوع دیگری از تأویل نیز قابل استفاده است که به معنایی غیر از آن تأویلی است که خداوند در آیه هفت سوره آل عمران آن را در مورد قرآن پذیرفته است. این نوع از تأویل مردود شمرده شده و مورد نهی قرار گرفته است و بدین معناست که شخص أَلْفَاظ را از معانی ظاهری خود تحریف کند و بر آنچه خود می‌پسندد

۳- وجه افتراق نظر علامه و ابن تیمیه



در کلام علامه و ابن تیمیه تأویل به معنای واقعیت خارجی بیان شده است اما در کلام مرحوم علامه نکته‌ای اساسی موجود است که راه ایشان را از ابن تیمیه جدا می‌کند. به عقیده علامه تأویل آیات قرآن، حقیقتی نیست که سخن در نهایت به آن منجر می‌شود مانند حوادث روز قیامت یا اوامر و نواهی قرآن، بلکه تأویل، آن حقیقتی است که بیانات قرآن به آن مستند است و از فرط علو و والا بودن در حد و اندازه‌ای نیست که بتوان آن‌ها را با زبان رایج بیان کرد بلکه باید آن را در قالب مثل‌هایی مطرح کرد تا فقط ذهن شنونده تا حدودی به آن حقیقت نزدیک شود هر چند فهم آن حقایق به نحو کامل امکان پذیر نباشد.

نتیجه گیری

۱- سلفیه تأویل را در معانی مختلفی به کار برده‌اند و بر اساس ضوابطی که قائل هستند گونه‌ای از تأویل را که خروج از معنای ظاهری بدون دلیل نقلی باشد نپذیرفته و سایر اقسام تأویل را مجاز می‌دانند؛ اما علامه طباطبائی از میان معانی مختلف تأویل تنها نظریه‌ای که تأویل را حقیقی که آیات بر آن‌ها مبتنی هستند را پذیرفت؛ در بررسی اشکالات علامه مشخص شد ایرادهای ایشان تمام نیست و نمی‌تواند معانی مذکور را رد کند.

۲- ایجاد دوگانگی میان تفسیر و خارج کردن لفظ از معنای ظاهری صحیح نیست زیرا وقتی به وسیله قرائن نقلی یا غیر نقلی، مراد جدی متکلم کشف و تبیین شود تفسیر صدق می‌کند چه اینکه همان معنای ظاهری اراده شده باشد یا قرائن نشان از اراده معنای مجازی یا کنایی یا امثال آن باشند؛ بنا براین رابطه میان تأویل و تفسیر تباین نیست بلکه از باب عام و خاص مطلق است. همین رابطه میان معنای باطنی و تفسیر نیز برقرار است که اخص از تفسیر است به این معنا که کشف بخشی از معنای باطنی در ذیل تفسیر قرار می‌گیرد.

۳- می‌توان گفت تأویل در آیه شریفه هفتم از سوره آل عمران در معنایی استعمال شده که تمام احتمالات

فوق را به عنوان مصداق در بر می‌گیرد یعنی آیات متشابه به گونه‌ای هستند که بازگشت (تأویل) آن‌ها برای همگان مشخص نیست مصداق این تأویل گاهی تفسیر و گاهی معنای خلاف ظاهر و گاهی واقعیت خارجی - ای است که کلام به آن بازگشت می‌کند و افرادی که قلبشان مریض است از هر سه طریق سعی در فتنه‌انگیزی داشته‌اند، گاهی با تفسیر نابجای آیات متشابه و گاهی با معانی غیر ظاهر و گاهی با ادعاهایی در مورد حقایقی که آیات قرآن بر آن‌ها مبتنی است انحرافاتی را به وجود آورده‌اند.

۴- سلفیه در حالی قرائن عقلی را برای تشخیص مراد جدی خداوند نمی‌پذیرند که سیره عقلا همواره بر این اسلوب جریان داشته که اگر مسأله‌ای عقلی برای مخاطب روشن باشد گویندگان می‌توانند با تکیه بر آن مطلب واضح و روشن عقلی الفاظ را در معنای غیر موضوع له به کار ببرند و هیچ قرینه‌ای برای این استعمال قرار ندهند و هیچ‌گاه چنین استعمالاتی مورد تخطئه اهل سخن قرار نمی‌گیرد؛ قرآن کریم نیز که بر اساس زبان و شیوه رایج عرب در مکالمه با مردم سخن گفته است از این اسلوب مستثنی نیست بنابراین وجهی برای استثنا کردن قرائن عقلی و جمود بر قرائن لفظی وجود ندارد.



فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آل معمر (۱۹۹۲)، التحفة المدنیة فی العقیة السلفیة، دار العاصمة - الرياض، چاپ اول
- ۳- ابن أبی العز الحنفی (۱۴۱۸)، شرح الطحاویة فی العقیة السلفیة، تحقیق: أحمد شاکر، ناشر: وزارة الشؤون الاسلامیة، والاقواف والدعوة والارشاد، چاپ اول
- ۴- ابن تیمیة (۱۴۲۶)، مجموع الفتاوی، محقق: أنور الباز - عامر الجزار، انتشارات دار الوفاء، چاپ سوم
- ۵- ابن العثیمین (۱۴۲۳ الف)، تفسیر الکھف، دار ابن الجوزی، المملكة العربية السعودية، چاپ اول
- ۶- ابن العثیمین (۱۴۲۳ ب)، تفسیر الفاتحة و البقرة، دار ابن الجوزی، المملكة العربية السعودية، چاپ اول
- ۷- ابن العثیمین (۱۴۲۱)، شرح العقیة الواسطیة، دار ابن الجوزی للنشر والتوزیع، المملكة العربية السعودية، چاپ ششم
- ۸- ابن العثیمین (۱۴۱۳)، مجموع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، دار الوطن - دار الثریا
- ۹- ابن قیم الجوزی (۱۴۰۸)، الصواعق المرسله فی الرد علی الجهمیة والمعطله، محقق: علی بن محمد الدخیل الله، ناشر: دار العاصمة، الرياض، المملكة العربية السعودية، چاپ اول
- ۱۰- اثری عبد الله بن عبد الحمید (۱۴۲۲)، الوجیز فی عقیة السلف الصالح، محقق: صالح بن عبد العزیز آل الشیخ، چاپ اول، انتشارات وزارة الشؤون الاسلامیة والاقواف والدعوة والارشاد - المملكة العربية السعودية
- ۱۱- ألبانی (۱۴۳۱)، موسوعة الألبانی فی العقیة، مركز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامیة و تحقیق التراث والترجمة، صنعاء - یمن، چاپ اول
- ۱۲- الشنقیطی محمد الأمين (۱۴۱۵)، اضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن، ناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع بیروت - لبنان

- ۱۳- طباطبایی سید محمد حسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، ترجمه، موسوی همدانی سید محمد باقر، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، قم
- ۱۴- طبرسی فضل بن حسن (۱۳۶۰)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات فراهانی، تهران، چاپ اول
- ۱۵- طریحی فخر الدین (۱۴۱۶)، مجمع البحرین، مرتضوی، تهران، چاپ سوم
- ۱۶- طوسی محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، ناشر: دار احیاء التراث العربی- بیروت، با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیرعاملی
- ۱۷- عبد الله بن محمد بن عبد العزیز (۱۴۱۲)، التوحید و بیان العقیده السلفیة النقیة، مکتبه طبریة، چاپ اول
- ۱۸- قرشی علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم
- ۱۹- مکارم شیرازی ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول
- ۲۰- المنیاوی، أبو المنذر (۱۴۲۶)، الجموع البهیة للعقیده السلفیة، مکتبه ابن عباس، مصر، چاپ اول